

## مقاومت جهانی‌شده: جمهوری اسلامی ایران، فرصت‌ها و راهکارها

مازیار آقاعلی نادرشاهی<sup>۱</sup> دریافت: ۹۹/۰۳/۲۰

محمد رضا تاجیک<sup>۲</sup> پذیرش: ۹۹/۰۶/۱۳

### چکیده

یکی از مشخصه‌های محوری جهان معاصر گسترش کمی و کیفی جنبش‌های مقاومت فراملی در برابر بسط روزافزون سرمایه‌داری جهانی است. با وجود اینکه ادبیات و آثار زیادی در این حوزه وجود دارد، اما حجم عمده‌ای از این ادبیات تاکنون سویه‌ها و ابعاد فضایی شبکه‌ای چنین کنش‌هایی را نادیده‌نگاشته، و خوانشی تک بعدی از آن ارائه کرده است. بررسی حاضر در راستای رفع این کاستی به بازخوانی چگونگی صورت‌بندی مقاومت جهانی از چشم‌اندازی فضایی شبکه‌ای پرداخت، اگرچه در این رابطه به الزامات و پیامدهای عملی نیز توجه داشت که این خوانش نظری برای نحوه سیاست‌گذاری و تدوین راهبرد جمهوری اسلامی ایران به همراه دارد. این بررسی ملهم از رویکرد چرخش فضایی، با پرسش اصلی چگونگی تکوین جغرافیای مقاومت در عصر استیلای سرمایه‌داری جهانی آغاز، و با بحث درباره طیف متنوعی از موضوعات مرتبط از قدرت و مقاومت گرفته تا کنشگران و کارگزاران اجتماعی، و جنبش‌های ضدجهانی‌شدن پیگیری شد. فرضیه‌ای که در این مقاله به آزمون گذاشته شد این بود که، جغرافیای مقاومت که فضایی در گستره جهانی و در شکل شبکه‌ای شده است، محصول مفصل‌بندی و پیوند شبکه‌های پراکنده مقاومت به توسط کنشگران و کارگزارانی است که خود نیز در ماهیت شبکه‌ای شده هستند. این مقاله در نهایت با این استدلال به پایان رسید که درک و خوانش فضایی از ساز و کار تکوین و پی‌ریزی مقاومت جهانی افزون بر تعمیق نظری حوزه پژوهش سیاسی، می‌تواند راه تدوین راهبردهای عملی و موثری را برای بهره‌برداری هر

۱ دانشجوی دوره دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران maziar.nadershahi@gmail.com  
۲ دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) m\_tajik@sbu.ac.ir

چه بهتر از ظرفیت موجود مقاومت جهانی، و در نهایت صورت‌بندی مقاومتی مستمر در برابر استیلاي سرمایه‌داری جهانی در مقابل کارگزاران و دولتمردان جمهوری اسلامی ایران بگشاید.

**کلیدواژه‌ها:** جهانی‌شدن، شبکه، قدرت و مقاومت، جنبش‌های ضدجهانی‌شدن

بی‌گمان گسترش روزافزون جنبش‌های اعتراضی جهانی یکی از مشخصه‌های کلیدی زمانه ما بویژه در دهه‌های اخیر بوده است. این اعتراضات جهانی شده در واقع پاسخی از سوی گروه‌های به حاشیه رانده شده، و جنبش‌های اجتماعی به فرآیند مستمر جهانی شدن یا به تعبیر دقیق‌تر جهانی شدن فزاینده نولیبرال هستند. در پاسخ به تاخت و تاز و جهانی شدن سرمایه‌داری نولیبرال، و تقویت‌شده به توسط برخی از فرآیندهای آن، شبکه‌های اعتراضی کارزار و مقاومت برای به چالش کشیدن و مواجهه با اشکال فراملی و جهانی قدرت و استیلا به میدان آمده‌اند. این صورت‌بندی‌ها که فضاهای سیاسی متفاوت از سیاست‌های ملی و رسمی متداول را بازنمایی می‌کنند، مبتنی بر طیفی از شبکه‌هایی هستند که همزمان در میان سطوح جغرافیایی متعدد محلی، ملی و بین‌المللی عمل می‌کنند. شبکه‌هایی که از دید شماری از اندیشمندان رادیکال در حال پی‌ریزی جهانی شدن به شیوه‌ای دیگرند. جنبش‌های اجتماعی در فرآیند مقاومت و مبارزه خود در برابر جهانی شدن نولیبرال با پی‌ریزی شبکه‌های متعدد و متنوع حمایت و انسجام، و نیز بواسطه صورت‌بندی پیوند و ائتلاف با سایر جنبش‌ها و تشکیل شبکه‌های گسترده‌تر، در حال افزایش دادن سطح دسترسی و گستره فضایی خود هستند (Routledge 2008: 336). بررسی حاضر تلاشی در راستای توصیف و تبیین ساز و کار و نحوه تکوین و صورت‌بندی این جایگاه‌ها و عرصه‌های مقاومت، نه در شکل معمول و متعارف آن، بلکه با بهره‌گیری از رویکردی فضایی و شبکه‌ای<sup>۱</sup> است، و بر دستاوردها و پیامدهای راهبردی متمرکز است که اساساً این نحوه و شیوه نگرش نظری می‌تواند در عرصه عملی و اجرایی در پی داشته باشد. در این بررسی شبکه آن استعاره و قالب فضایی است که بواسطه ظهور چرخش پارادایمی فضایی<sup>۲</sup> و بازگشت دوباره فضا به عرصه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، در فهم و تبیین بهتر جهان معاصر ما نقش محوری و کلیدی بازی می‌کند.

این بررسی از دو منظر حائز اهمیت است. در وهله اول و به لحاظ پیشینه نظری، این بررسی می‌تواند به مثابه مکملی برای نظریه‌های جنبش و مقاومت اجتماعی تلقی شود. با وجود اینکه ادبیات و آثار زیادی وجود دارند که بطور خاص به این کنش‌های جهانی و فراملی اختصاص داده شده‌اند، اما حجم عمده‌ای از این ادبیات تاکنون بطور نظام‌مند

سویه‌ها و ابعاد فضایی شبکه‌ای کنش سیاسی فراملی را نادیده‌انگاشته، و خوانشی محدود و فهمی تک بعدی از شبکه‌های مقاومت در عصر جهانی شدن ارائه می‌کنند. در مجموع، آثار ادبیات معاصر در خصوص جنبش‌های اجتماعی در پرداختن به فضا‌مندی<sup>۳</sup> کنش جمعی و مقاومت ناکام بوده‌اند. پارادایم مسلط و متداول در این حوزه تاکنون با اتخاذ رهیافتی تقلیل‌گرایانه مولفه‌های موثر در جنبش اجتماعی و کنش جمعی از جمله بسیج، سازماندهی و راهبرد را صرفاً از منظر زمان، و شماری از فرآیندهای ساختاری و فرهنگی تحلیل کرده است که در قالب چشم‌انداز محدود و تنگ‌نظرانه‌اش در برآمدن یک جنبش اجتماعی نقش کلیدی و محوری بازی می‌کنند (Routledge 1997 : 2165). با این همه باید به معدود نظریه‌پردازانی اشاره کنیم که آثار خود را به بررسی چگونگی بروز و ظهور صورت‌بندی‌های فضایی نوین کنش جمعی و مقاومت در شکل و قالب حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای<sup>۴</sup> اختصاص داده‌اند. این گروه از اندیشمندان با ارائه یک خوانش بوضوح فضایی و جغرافیایی از الگوهای شبکه‌ای استیلا و مقاومت در صدد بسط گستره فهم ما نسبت به پویای‌ها و پیچیدگی‌های جهان معاصرند. شبکه به مثابه بعد و نمود فضایی تبیین‌گر وضعیت معاصر، در تمامی این روایت‌ها به نحوی بی‌بدیل نقشی محوری ایفا می‌کند. واکاوی و بررسی برخی ایده‌ها و مفاهیم مطرح شده به توسط شماری از این معدود اندیشمندان موضوع بحث بخش پایانی این پژوهش است. از منظر عملی و اجرایی نیز فهم این ابعاد و سویه‌ها راهگشای تدوین و اتخاذ راهبردهای موثر و کارآمدی برای بهره‌برداری از ظرفیت عظیم و جهانی مقاومت خواهد بود. واقعیت این است که برغم گسترش کمی و تحول کیفی جنبش‌های جهانی، این جنبش‌های اجتماعی و ظرفیت عظیم آنان برای دگرگونی جغرافیای جهانی شده قدرت سرمایه تاکنون از سوی جمهوری اسلامی ایران بعنوان پرچمدار مقاومت نادیده‌انگاشته شده‌اند. امروزه با بسط و گسترش روزافزون سرمایه‌داری جهانی ضرورت پی‌ریزی راهبردها و راهکارهای لازم برای بهره‌برداری از ظرفیت مستتر در این حرکت‌های اجتماعی در پرتو فهم و خوانش نوینی از آنان از سوی نخبگان و مسئولان کشور اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. بر این مبنا، پژوهش حاضر را باید از یک سو تلاشی در جهت پر کردن یک خلأ تئوریک و نظری در نظریه کنش و جنبش اجتماعی، و از دیگر سو در راستای خلق فرصت‌ها، و گشایش افق‌های جدید عملی و اجرایی تلقی کرد.

مقاله حاضر با بهره‌گیری از ظرفیت نظری مستتر در آخرین تحول پارادایمی<sup>۵</sup> در علوم اجتماعی موسوم به چرخش فضایی در پی و فهم سازو کار تکوین مقاومت در جهان معاصر است. از این رو، رویکرد نظری بکار گرفته شده در این پژوهش رویکردی فضایی شبکه‌ای است، با این همه، هدف این مقاله صرفاً به ارائه خوانشی نظری در این ارتباط محدود نمی‌شود، بلکه به الزامات و استلزاماتی نیز توجه دارد که اساساً چنین فهم نظری و تئوریکی برای پی‌ریزی یک راهبرد و راهکار موثر در حوزه عملی و اجرایی در پی دارد. پرسش اصلی و کلیدی که این بررسی با اتخاذ چنین رویکردی درصدد پاسخگویی به آن برآمده است این است که، جغرافیاهای مقاومت در برابر گسترش فزاینده سرمایه‌داری جهانی چگونه صورت‌بندی می‌شوند؟ در عصر جهانی شدن سرمایه که در آن سرمایه از رهگذر تعریف و بازتعریف فضا در حال بسط و گسترش روزافزون جغرافیاهای خود است، کنش جمعی مقاومت چگونه فضاها و جغرافیاهای خود را پی‌ریزی می‌کند؟ پرسش محوری دیگری که در پیوند با این پرسش اصلی پاسخ به آن به لحاظ عملی حائز اهمیت است این است که، این نحوه صورت‌بندی نظری از مقاومت اساساً واجد چه پیامدها و الزامات عملی و اجرایی برای جمهوری اسلامی ایران است؟

این بررسی مبتنی بر دو مفروض محوری است. مفروض اول، وام‌دار تفکر فوکو<sup>۶</sup> و معطوف به رابطه تنگاتنگ میان قدرت و مقاومت است. مبنی بر این انگاره که، هر جا که قدرتی هست، مقاومتی نیز وجود دارد. به بیان دقیق‌تر، قدرت مقاومت خود را تولید می‌کند (Foucault 1980: 142). بر این اساس، با فرض وجود قدرتی در ابعاد جهانی و در شکل شبکه‌ای، ما انتظار مقاومتی جهانی و شبکه‌ای شده را بعنوان پیامد خواهیم داشت. مفروض دوم، در پیشنهاده‌های چرخش فضایی، و آموزه‌های شارحان اولیه این رویکرد یعنی لوفور<sup>۷</sup> و فوکو ریشه دارد. به این معنا که اعمال قدرت چیزی جز تکنولوژی فضایی قدرت<sup>۸</sup> نیست. به بیان دیگر، قدرت و در نتیجه مقاومت تنها در درون، و از رهگذر تکوین و ساخت فضا ست که اعمال می‌شوند (Miller 2013: 289). لوفور و هاروی<sup>۹</sup> بر همین مبنا رمز بقا و تداوم سرمایه‌داری را در توانایی آن در پی‌ریزی فضا و روابط فضایی خاص خودش درک و تلقی کرده‌اند (Lefebvre 1976: 21; Harvey 2001: 23-4).

فرضیه‌ای که در این مقاله به آزمون گذاشته می‌شود به این قرار است که، جغرافیاهای

مقاومت که فضاهایی در گستره جهانی و در شکل شبکه‌ای شده هستند، برآمده از مفصل‌بندی و پیوند جغرافیاهای پراکنده مقاومت بواسطه عملکرد کنشگران و کارگزاران شبکه‌ای شده‌ای هستند که هویت خود را در فرآیند صورت‌بندی و بازصورت‌بندی چنین فضاهایی می‌سازند. جنبش‌های ضدجهانی‌شدن بر این اساس نه فقط در یک مفصل‌بندی شبکه‌ای با یکدیگر فضاها و جغرافیاهای مقاومت را پی می‌ریزند، بلکه در جایگاه کارگزاران فضایی و شبکه‌ای-شده‌ای نیز ایفای نقش می‌کنند که اساساً چنین پیوندهایی را متحقق می‌سازند.

چرخش فضایی بطور اجمالی به تحول فکری و نظری در واپسین دهه قرن ۲۰ میلادی اشاره دارد که بر مبنای آن شماری از اندیشمندان حوزه‌های گوناگون علوم انسانی و اجتماعی از حدود دهه ۱۹۹۰ میلادی به این سو، در چرخشی آشکار دست به تفکر جدی و انتقادی درباره فضا و فضا‌مندی حیات انسانی و اجتماعی زده‌اند. درک این واقعیت که در طول بیش از یکصد و پنجاه سال گذشته تفکر انسانی و اجتماعی همواره تحت استیلای تاریخ و زمان، جغرافیا و فضا را به حاشیه رانده است، نیروی محرکه این چرخش بود (Soja 2009: 73). چرخش فضایی اما، تنها به واسازی<sup>۱۱</sup> تفوق هستی‌شناختی<sup>۱۱</sup> و معرفت‌شناختی<sup>۱۲</sup> زمان بر فضا که در خوانش تکاملی و خطی دوران روشنگری از تاریخ، توسعه و پیشرفت ریشه داشت، محدود نماند. تصویر مسلط و تصور رایج دوران مدرن از فضا نیز از رهگذر این چرخش پارادایمی و فرانظری به چالش کشیده شد. چنین روایتی فضا را به سطح<sup>۱۳</sup> یا ظرف از پیش داده، متصلب، و ایستایی فرومی‌کاست که به‌شکلی یک سویه امر اجتماعی را توأمان ممکن و محدود می‌ساخت. بدینسان استعاره پسامدرن شبکه بعنوان استعاره فضایی مسلط دوران معاصر در جایگاه و منزلت استعاره فضایی مدرن سطح نشست (Warf 2009: 59-76). در پیوند با این رویکرد پسااثباتی<sup>۱۴</sup> و بازاندیش‌گرا<sup>۱۵</sup>، این پژوهش روشی کیفی<sup>۱۶</sup> و استقرایی<sup>۱۷</sup> را در فرآیند استخراج و گردآوری داده‌های بدست آمده از بررسی متون متعدد و متنوع بکار می‌گیرد. به لحاظ ماهیت، این پژوهش در گروه پژوهش‌های ترکیبی، و از نوع پژوهش‌های توصیفی مداخله‌گرایانه<sup>۱۸</sup> دسته‌بندی می‌شود.

مباحث نظری این مقاله حول و حوش پنج بخش سازماندهی شده‌اند. بر اساس رویکرد شبکه‌ای اتخاذ شده، این بررسی در ابتدا جهانی‌شدن را مترادف با شبکه‌ای شدن روزافزون جهان بواسطه عملکرد سرمایه‌داری نولیبرال، و به منزله جغرافیای شبکه‌ای قدرت سرمایه

تصویر و ترسیم می‌کند، و از این رو، نابرابریهای فزاینده موجود در این جهان شبکه‌ای بشدت نابرابر را در تفاوت جایگاه‌ها در درون شبکه‌ها، و نیز در امکان دسترسی به آنها فهم می‌کند. در بخش بعد و در بحث درباره قدرت و مقاومت، بر این نکته تأکید می‌شود که در این جهان شبکه‌ای نه تنها قدرت، بلکه مقاومت نیز صرفاً از رهگذر پی‌ریزی شبکه‌ها و تدوین راهبردهای شبکه‌ای<sup>۱۹</sup> اعمال می‌شوند. این شبکه‌های قدرت و مقاومت<sup>۲۰</sup> به توسط بازیگران و کنشگرانی صورت‌بندی می‌شوند که خود در ماهیت شبکه‌ای هستند. بحث درباره این سوژه‌ها و کارگزاران شبکه‌ای شده<sup>۲۱</sup> موضوع بحث بخش سوم این بررسی است. بخش پایانی به جنبش‌های اجتماعی ضد جهانی‌شدن<sup>۲۲</sup> اختصاص داده شده که نه فقط بازتاب دهنده فضاها و جغرافیاهای مقاومت مورد بحث در این پژوهش هستند، بلکه اساساً خود در جایگاه بازیگران و کنشگرانی ایفای نقش می‌کنند که چنین فضاهایی را پی‌ریزی و صورت‌بندی می‌کنند. بخش پنجم به بررسی اجمالی رابطه میان جمهوری اسلامی ایران و جغرافیای جهانی مقاومت می‌پردازد. در آنجا عنوان می‌شود که برغم اینکه مولفه‌های گفتمانی و هویتی متعددی در گفتمان انقلاب اسلامی وجود دارد که آن را به جغرافیای جهانی مقاومت پیوند می‌دهد، اما این پیوند آنگونه که باید هنوز صورت نگرفته است. اتخاذ یک رویکرد شبکه‌ای در مواجهه با این جغرافیا، و پی‌ریزی راهبردهای عملی و موثر بر این مبنا راه برون رفت از این وضعیت تصویر و ترسیم می‌شود. بحث در بخش نتیجه‌گیری، در راستای پاسخ به پرسش اصلی و با نگاهی دوباره به مباحث نظری و الزامات و پیامدهایی به پایان می‌رسد که خوانش و نگرش فضایی شبکه‌ای می‌تواند بر نحوه سیاست‌گذاری و تدوین راهبرد جمهوری اسلامی ایران بعنوان پرچمدار مقاومت در برابر سرمایه‌داری جهانی داشته باشد.

## مبانی نظری

### ۱-۱- جهانی شدن

جهانی شدن در جایگاه جدال‌برانگیزترین عنوانی که برای اشاره به فشرده‌گی فضا-زمان<sup>۲۳</sup> عصر پسامدرن به کار می‌رود، بازتاب دهنده تلاش سرمایه برای پی‌ریزی یک جهان کاملاً یکپارچه و بهم پیوسته است. خیزش سرمایه‌داری پسافوردیستی<sup>۲۴</sup> در دهه‌های پایانی قرن

بیستم به مجموعه دگرگونی‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تکنولوژیکی، و جغرافیایی دامن زد که نتیجه آن ظهور سطح بی‌سابقه‌ای از فشردگی فضا و زمان بود. انقلاب تکنولوژیکی و تولید انعطاف‌پذیر به شکلی زیربنایی تولید و مصرف را متحول، فرآورده‌ها و فرآیندها را دگرگون، و تقسیم کار و بازار کار را دوباره صورت‌بندی کردند. پیدایش شبکه‌های ارتباطی فراگیر و پرسرعتی همانند ماهواره‌ها، فیبرهای نوری، و اینترنت ضمن پیوند دادن انسان‌ها و مکان‌های تا پیش از این مجزا و دورافتاده در یک جغرافیای مجازی، به سرمایه این امکان را داد که مرزهای ترسیم شده سرزمینی و ستفالیایی<sup>۲۵</sup> را به سرعت نور درنوردد. دگرگونی در جابه‌جایی، و حمل و نقل به شکل چشمگیری قابلیت و سرعت تحرک را بهبود بخشید، و به جغرافیای نوین مرکزی و پیرامونی منجر شد که در آن نقاط گره‌ای و کانونی در مرکز، حرکت انسان‌ها و کالاها را همزمان تنظیم و تسهیل می‌کردند. به این ترتیب، حمل و نقل، و تکنولوژی‌های ارتباطی تأثیر فراگیری در افزایش میزان و سرعت تعاملات انسانی بر جای گذاشتند. جستجوی بی‌پایان برای ارزش افزوده و بازارهای نوین بسط سرمایه را از مرحله‌ای به مرحله دیگر در پی داشت و به طوفانی از دگرگونی‌های تکنولوژیکی و اجتماعی منتهی شد که به فضا و زمان شکل دوباره‌ای بخشید (Warf 2008: 210-1, 217).

بدون شک نیروی پیشران این وابستگی بی‌سابقه متقابل اجتماعی و جهانی، که بطور معمول برحسب کاهش فاصله فیزیکی، انحلال موانع، فشردگی روزافزون فضا، زمان، جریان‌های شدیدتر و ارتباطات سریع‌تر فهم می‌شود (Peet 2011: 84)، توسعه و بسط سیستم اقتصادی سرمایه‌داری از قرن ۱۶ میلادی به این سو بوده است. سرمایه‌داری واجد مشخصه‌های ذاتی است که به شرح فرآیندها و شیوه‌هایی که به تکوین این جهان بطور فزاینده بهم پیوسته منجر شده است، یاری می‌رساند. درست همانند اسمیت<sup>۲۶</sup> و مارکس<sup>۲۷</sup> که مسحور قابلیت‌های سرمایه‌داری متقدم در راستای ادغام بودند، اندیشمندان متأخر برآمده از چشم‌اندازهای سیاسی معمولاً متفاوت نیز بر این نکته تأکید دارند که ویژگی‌های سرمایه‌داری خالق مجموعه تعاملات و رابطه‌هایی بوده است که تمامی جهان را به یکدیگر پیوند داده است (Sparke 2013: 11-2). هاروی بی‌گمان یکی از برجسته‌ترین شارحان جهانی شدن از چشم‌انداز چرخه سرمایه است. در بطن سرمایه‌داری گرایش برای عمل کردن چرخه با حداکثر سرعت ممکن و به حداکثر رساندن انباشت سرمایه و مازاد در هر دوره تاریخی



مفروض وجود دارد که بسط و گسترش فناوری‌های فشرده‌سازی فضا و ذخیره‌سازی زمان را برای تقلیل هر چه بیشتر زمان گردش سرمایه اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. بسط و توسعه چنین تکنولوژی‌های بر مبنای انگیزه سرمایه‌دارانه به حداکثر رساندن سودآوری است که بنا به روایت هاروی، به فشردگی فضا و جهان‌شدن آن‌گونه که آن را فهم می‌کنیم، انجامیده است (Murray 2006: 97). از این منظر، فضا و زمان مطلق و از پیش‌داده نیستند، بلکه با هجمه فزاینده تکنولوژی‌های ارتباطی، و حمل و نقل فشرده شده، و به تسخیر منطق سرمایه درمی‌آیند (Urry 2005: 236).

جهانی‌شدن متضمن بعدی فضایی و اساساً درباره فضاوندی دوباره<sup>۲۸</sup> سامان اجتماعی معاصر است، در مورد بازاندیشی در خصوص معانی مکان و فضا در پرتو نیروهای در مقیاس جهانی تشدید شده و پیدایش پیوندهای جهانی شده بواسطه جریان‌های متشکل از انسان‌ها، کالاها، ایده‌ها و اطلاعات است که با فناوری‌های نقل و انتقال، و ارتباطات پرسرعت مساعدت شده‌اند (Amin 2002: 385). هلد<sup>۲۹</sup> جهانی‌شدن را فرآیندی تلقی می‌کند که دگرگونی‌ها در سازماندهی فضایی روابط و تعاملات اجتماعی را نمایندگی می‌کند، دگرگونی‌هایی که بر مبنای گستردگی، شدت، سرعت و تأثیرات‌شان ارزیابی شده و در حال پی‌ریزی جریان‌ها و شبکه‌های فراگیر کنش، تعامل و اعمال قدرت هستند (Held et al. 1999: 16). جهانی‌شدن راوی هستی‌شناسی نوینی از روابط فضایی است که در انتظار تئوریزه شدن است، و ما را به تفکر و تعمقی ژرف در خصوص فضا، فضاوندی اجتماعی، قلمروها، مرزها و کرانه‌های آنان فرامی‌خواند (Amin 2002: 385). جهانی‌شدن به مثابه فرآیندی با سویه‌های مشخص فضایی اجتماعی پدیده‌ای جغرافیایی است. فهم جهانی‌شدن به منزله یک فرآیند، در نظر گرفتن شیوه‌های صورت‌بندی و بازصورت‌بندی فضا و مکان را در نتیجه دگرگونی در تعاملات تکنولوژیکی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایجاب می‌کند. تمامی فرآیندهای در پیوند با جهانی‌شدن ابعاد و جنبه‌های جغرافیایی دارند، و این دقیقاً همان چیزی است که جغرافیا و فرآیند جهانی‌شدن را عمیقاً به یکدیگر پیوند داده است (Faulconbridge and Beaverstock 2009: 332).

فرآیند جهانی‌شدن، فضای جهانی را به کمک جریان‌ها و پیوندهای فراملی مجدداً صورت‌بندی می‌کند و بدین‌سان الگوهای جغرافیایی نوینی از کنش‌ها و تعاملات را پی‌ریزی

می‌کند. تقسیم‌کار نوین بین‌المللی، بعنوان مثال، هم جغرافیای فعالیت‌های تولیدی و هم، به مثابه یک اثر جنبی، جغرافیای توسعه نامتوازن، نابرابری، فقر و ثروت را بازپیکره‌بندی می‌کند. استعاره مناسب برای درک این پیکره‌بندی دوباره فضایی به کمک جریان‌ها و پیوندهای فراملی، با استعاره ساختار<sup>۳۰</sup> که بطور معمول متضمن یک مرکز، تمرکز قدرت و سلسله مراتب عمودی است هیچ‌گونه سنخیتی ندارد. بر این اساس، از دید نظریه‌پردازانی چون کاستلز<sup>۳۱</sup> بهتر است که در تشریح این وضعیت از استعاره شبکه استفاده شود، واحد شبکه است. امروزه شبکه‌ها شالوده ریخت‌شناسی<sup>۳۲</sup> اجتماعی نوین جوامع ما را پی‌ریزی می‌کنند. انتشار منطق شبکه‌ای اعمال و پیامدها را در عرصه تولید، تجربه، قدرت و فرهنگ به گونه‌ای زیربنایی دگرگون کرده است. شبکه‌ها مجموعه‌ای از کانون‌ها و گره‌های در پیوند، شاکله‌های باز بهم پیوسته‌ای با توانایی گسترش نامحدود هستند که در درون آنان جریان‌های اطلاعات، تکنولوژی، انسان‌ها، و نیز تصاویر، آواها و نمادها در حال گردش مداوم و پیوسته‌اند (Urry 2003: 9-10).

جهانی، متضمن استعاره شبکه و جریان تا حوزه و قلمرو است. شبکه‌ها هندسه فضایی متصلب و سلسله‌مراتبی سطح و قلمرو را به چالش می‌کشند. نقش شبکه‌ها به مثابه مبنایی برای شیوه‌ای از سازماندهی فضایی اجتماعی بر مبنای نقاط پیوند و خطوط جریان در تقابل با سطوح و مرزهای تثبیت‌شده مبتنی بر تمایزات و مرزبندهای عمودی و سلسله‌مراتبی قرار می‌گیرد. شبکه‌ها شیوه‌ای از سازماندهی پیوندها و ارتباطات را بازنمایی می‌کنند که در آن فضاهای متعدد اجتماعی بشکلی افقی پیرامون مکان‌ها، سطوح و قلمروها به یکدیگر می‌پیوندند. شبکه‌ها با ایجاد پیوندهای افقی، مویرگ‌وار<sup>۳۳</sup> توپولوژیکی میان نقاط کانونی به لحاظ جغرافیای پراکنده پل می‌زنند. با این همه مرزها و کرانه‌های این فضای برساخته به توسط شبکه، بدلیل پویا و دینامیک بودن ماهیت شبکه بسیار سیال و بی‌ثبات (Brenner 2011: 145). جهانی‌شدن در واقع توصیفی از این شبکه‌ها و جریان‌ها، و پیامدها و الزاماتی است که آنان برای هستی‌شناسی اجتماعی ما در پی دارند. این پیامدها و نتایج در جریان‌های گوناگونی ریشه‌دارند که بشدت مرزها و قلمروهایی سرزمینی و ملی را درمی‌نوردند. جهانی‌شدن در سیمای مجموعه‌ای از فرآیندها آشکار می‌شود که به گسترش، تشدید، و تسریع جریان‌ها و پیوندها انجامیده‌اند (Axford 2013: 25). چنین فرآیندی همانگونه که اشاره شد

به نحوی ناگسستنی در پیوند با خیزش و بسط سرمایه‌داری بوده است. برای بسیاری این دگرگونی‌ها در قالب فضای جریان‌ها<sup>۳۴</sup> و نیز جغرافیای نوین ملازم با آن بازتاب می‌یابند، فرآیندی که به بهترین نحو به کمک استعاره شبکه‌های ریزوم وار<sup>۳۵</sup> قابل درک و فهم است. شبکه‌ها بوضوح مولفه‌هایی کلیدی در این فضای نا اقلیدسی<sup>۳۶</sup> پسامدرن هستند. فضای جریان‌ها، انسان‌ها و مکان‌ها را در درون شبکه‌های بشکل بسیار ناهمگون بهم پیوسته‌ای می‌پیچند که بازتاب‌دهنده و تقویت‌کننده جغرافیای پیچیده قدرت موجود هستند. سطح به شدت افزایش یافته تحرک انسان‌ها، کالاها، اطلاعات، و سرمایه مشخصه کلیدی این چنین جغرافیای شبکه‌ای هستند. با اینکه اهمیت مکان در در زندگی اجتماعی همچنان به قوت خود باقی می‌ماند، جغرافیای پسامدرنیته به شکل روزافزونی با تحرکات، جریان‌ها، و در نهایت شبکه‌هایی تعریف و تبیین می‌شود که در درون آنان این جریان‌های متنوع و متعدد پردازش شده، و مورد جرح و تعدیل قرار می‌گیرند (Warf 2008: 169, 172). در ادامه، بحث شبکه‌ای شدن زیست و حیات اجتماعی را با تاکید بر شبکه‌ای شدن قدرت و مقاومت پی خواهیم گرفت.

## ۱-۲- شبکه‌های قدرت و مقاومت

در یک جهان شبکه‌ای شده به توسط فرآیندهای سرمایه‌داری جهانی، قدرت و منازعات اجتماعی ناپدید نمی‌شوند، بلکه بازتعریف می‌شوند. در چنین جهانی قدرت چندبعدی است، و پیرامون شبکه‌هایی پی‌ریزی می‌شود که در هر حوزه از فعالیت‌های انسانی بنا بر منافع و ارزش‌های کنشگران صاحب قدرت سازماندهی شده‌اند. شبکه‌های قدرت در عرصه‌های متنوع کنش انسانی در بین خود نیز شبکه‌ای می‌شوند. شبکه‌های مالی جهانی و شبکه‌های چندرسانه‌ای جهانی عمیقاً به یکدیگر می‌پیوندند، و یک فراشبکه<sup>۳۷</sup> را خلق می‌کنند که قدرت زیادی، اما نه تمامی آن را، در دست دارد. چون این فراشبکه مالی و رسانه‌ای خود وابسته به سایر شبکه‌های بزرگی نظیر شبکه سیاسی، شبکه تولید فرهنگی، شبکه نظامی و امنیتی و غیره است. این شبکه‌ها در هم ادغام نمی‌شوند، در عوض، آنان با صورت‌بندی شبکه‌های موقت و خلق الساعه پیرامون پروژه‌های خاص، درگیر در راهبردهای همکاری و رقابت می‌شوند (Castells 2015: 7-8). در جهانی متشکل از شبکه‌ها، قابلیت و توانایی اعمال کنترل بر دیگران به دو سازوکار اولیه توانایی و ظرفیت برنامه‌ریزی و بازبرنامه‌ریزی<sup>۳۸</sup>

شبکه‌ها بر حسب اهداف محول شده به آن شبکه‌ها، و قابلیت و توانایی مرتبط کردن<sup>۳۹</sup> شبکه‌های متفاوت برای ایجاد و نیز تداوم همکاری و همیاری میان آنان از طریق اشتراک در اهداف مشترک و افزایش منابع بستگی دارد (Castells 2004: 32; 2011: 776).

توانایی برنامه‌ریزی اهداف شبکه‌ها، هم‌چنین ظرفیت برنامه‌ریزی دوباره آنان، البته تعیین‌کننده است به دلیل اینکه به محض اینکه شبکه برنامه‌ریزی می‌شود، توانایی زیادتری برای ایفای کارکرد بطور موثر و پیکربندی دوباره خود بر مبنای ساختار و گره‌ها در دستیابی به اهداف خود خواهد داشت. اینکه چگونه کنشگران متفاوت شبکه‌ها را برنامه‌ریزی می‌کنند، فرآیندی خاص برای هر شبکه است. فرآیند در مالیه جهانی، برای مثال، یکسان نیست با فرآیندهای که در قدرت نظامی، در بررسی علمی، یا در ورزش حرفه‌ای در جریان هستند. از این رو، روابط قدرت در سطح شبکه‌ای باید متمایز در نظر گرفته شده، و بطور ویژه و خاص برای هر شبکه فهم شوند. اگرچه یک منبع دوم قدرت نیز وجود دارد که در نظارت و کنترل بر نقاط اتصال بین شبکه‌های راهبردی گوناگون یعنی سازوکار ایجاد یا تعویض نقاط اتصال ریشه دارد. برای نمونه می‌توان به پیوندها و ارتباطاتی که میان خود شبکه‌های رهبری سیاسی، شبکه‌های رسانه‌ها، شبکه‌های علمی و تکنولوژیکی، و شبکه‌های نظامی و امنیتی یا با دیگر شبکه‌ها وجود دارد، اشاره کرد. برای اینکه روابط قدرت موجود تداوم پیدا کنند، ضروری است که برنامه‌های شبکه‌های مسلط جامعه اهداف سازگار و هماهنگی را در میان این شبکه‌ها پی‌ریزی کنند. هم‌چنین، آنان باید قادر باشند، بواسطه فرآیندهای معطوف به ایجاد و یا جابه‌جایی نقاط اتصال، با یکدیگر در تعامل باشند تا افزون بر ایجاد هم‌افزایی تعارضات را محدود سازند (Castells 2004: 32-3; 2011: 776-7).

اگر در یک جهان شبکه‌ای شده قدرت از رهگذر ساز و کارهای برنامه‌ریزی شبکه‌ها و جابه‌جایی نقاط اتصال میان آنها اعمال می‌شود، بنابراین مقاومت یعنی تلاشی سنجیده و حساب شده برای دگرگونی روابط قدرت، بواسطه بازبرنامه‌ریزی شبکه‌ها پیرامون منافع و ارزش‌های جایگزین، و یا مختل کردن نقاط اتصال اصلی همزمان با جابه‌جایی و تعویض نقاط اتصال به توسط شبکه‌های مقاومت و دگرگونی اجتماعی ایفا می‌شود. مقاومت در برابر قدرت بواسطه همان دو ساز و کار مشابهی امکان‌پذیر می‌شود که اعمال قدرت را ممکن می‌سازند. از این رو، مشخصه محوری یک جهان شبکه‌ای این است که فرآیندهای

استیلا و مقاومت در برابر استیلا بر صورت‌بندی‌های شبکه‌ای و راهبردهای شبکه‌ای حمله و دفاع، یا در شکل ترکیب‌بندی شبکه‌های جدید و مجزا یا ترکیب‌بندی دوباره شبکه‌های از پیش موجود، مبتنی هستند. کنش‌های جمعی از سوی جنبش‌های اجتماعی، برغم اشکال متفاوت‌شان، درصدد هستند تا دستورالعمل‌ها و کدهای جدیدی را در برنامه‌های شبکه بگنجانند. برای مثال، دستورکارهای جدیدی برای شبکه‌های مالی جهانی، در راستای اینکه که تحت شرایط فقر مفرط، بدهی برخی از کشورها باید بخشیده شود. بازبرنامه‌ریزی رادیکال‌تر برآمده از جنبش‌های مقاومت درصدد است تا اصول اساسی و زیربنایی یک شبکه، یا اگر ممکن باشد به‌کارگیرییم نظیرهایی را با زبان نرم‌افزار، شالوده‌کد برنامه را دگرگون کند. در نمونه دیگر، زمانیکه جنبش عدالت‌خواهی جهانی<sup>۴۰</sup> خواهان بازنویسی قراردادهای تجاری مدیریت شده توسط سازمان تجارت جهانی<sup>۴۱</sup> برای لحاظ‌کردن حفظ محیط‌زیست، حقوق اجتماعی، و توجه و احترام به حقوق گروه‌های بومی است، در واقع در جهت تعدیل و دگرگونی برنامه‌هایی گام برمی‌دارد که بر مبنای آنان شبکه‌های متعدد اقتصاد جهانی کار و عمل می‌کنند (Castells 2004: 34; 2011: 778).

دومین سازوکار مقاومت شامل پی‌ریزی و ایجاد پیوند و ارتباط در بین شبکه‌های گوناگون دگرگونی اجتماعی برای نمونه شبکه‌های دموکراسی‌خواهان و شبکه‌های عدالت اقتصادی، شبکه‌های حقوق زنان، شبکه‌های حفظ محیط زیست، شبکه‌های صلح، شبکه‌های آزادی و غیره است. یا در شکلی دیگر می‌تواند در برگزیده تلاش برای ایجاد اختلال و مسدود کردن نقاط اتصال و پیوند بین شبکه‌هایی باشد که روابط قدرت موجود و استیلا ساختاری را تولید و بازتولید، و اعمال می‌کنند. اختلال رادیکال‌تر دقیقاً زیرساخت‌های مادی یک جامعه شبکه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهند. چالش تروریسم مشخصاً بر پایه چنین ظرفیتی یعنی ظرفیت هدف قرار دادن نقاط اتصال مادی راهبردی تعریف می‌شود. اختلال در این نقاط یا حتی تهدید به ایجاد اختلال در این نقاط با برهم زدن روال زندگی روزمره انسان‌ها را وادار خواهد کرد که تحت یک وضعیت اضطراری زندگی کنند. این امر از دیگر سو، به رشد سایر شبکه‌های قدرت، بویژه شبکه‌های امنیتی که می‌توانند به تمامی حوزه‌های زندگی بسط پیدا کنند، منجر شده است. در واقع یک رابطه و پیوند تنگاتنگ میان امکان و احتمال ایجاد اختلال در نقاط اتصال راهبردی به توسط کنش‌های مقاومت و پیکربندی

دوباره شبکه‌های قدرت در راستای مجموعه نوینی از نقاط اتصال سازماندهی شده پیرامون شبکه‌های امنیتی وجود دارد (Castells 2004: 34-5; 2011: 778-9).

قدرت در یک جهان شبکه‌ای به واسطه شبکه‌ها و از طریق مکانیزم‌های برنامه‌ریزی و جابه‌جایی نقاط اتصال میان آنها اعمال می‌شود. مقاومت نیز در چنین فضایی، با مبارزه برای تغییر برنامه‌های شبکه‌های مشخص و با تلاش برای مختل کردن نقاط اتصالی که منافع مسلط را بازتاب می‌دهند، و یا جابه‌جایی و جایگزین کردن آنان با نقاط اتصال جایگزین بین شبکه‌ها اعمال می‌شود. کنشگران انسان‌ها هستند، اما انسان‌ها در شبکه‌ها سازماندهی شده‌اند. شبکه‌های انسانی، یا به تعبیر لاتور<sup>۲</sup> شبکه‌کنشگران<sup>۳</sup>، در شبکه‌ها و از طریق برنامه‌ریزی، و نیز جابه‌جایی و جایگزینی گره‌ها و یا همان نقاط پیوند و اتصال شبکه‌های سازمانی عمل می‌کنند (Castells 2011: 773). شبکه‌های استیلا برای حفظ و تداوم روابط موجود قدرت و سلطه باید به مصاف شبکه‌های متعدد دگرگونی اجتماعی روند. برای اینکه شبکه‌های پادقدرت<sup>۴</sup> بر شبکه‌های قدرت جای گرفته در سازمان جامعه مستولی شوند آنان مجبور به برنامه‌ریزی دوباره سیاست، اقتصاد، فرهنگ، یا هر بعد و جنبه‌ای هستند که در صدد و خواهان تغییر و دگرگونی آن هستند. افزون بر این، آنان باید همزمان با ایجاد اختلال در پیوندها و اتصالات پیشین، پیوندها و ارتباطات جدیدی را میان شبکه‌های متفاوت دگرگونی اجتماعی، و ارکان و مولفه‌های متعدد زیست اجتماعی ایجاد و پی‌ریزی کنند (Castells 2015: 17). بررسی را با بحث درباره‌ی عاملان و کارگرانی که چنین شبکه‌هایی را پی‌ریزی و راهبردهای شبکه‌ای را اعمال می‌کنند، پی خواهیم گرفت.

### ۱-۳- کنشگران و کارگزاران شبکه‌ای

نظریه شبکه‌کنشگر در جایگاه یک رویکرد شبکه‌ای، ملهم از مطالعات جامعه‌شناسی علم و تکنولوژی، و کارهای افرادی چون لاتور، لاه<sup>۵</sup> و کالن<sup>۶</sup> در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، با این ایده پیشرو و جسورانه آغاز می‌کند که کنشگران تنها از طریق شبکه‌های ناهمگن، و صرفاً در پیوند و ملازمت با دیگران است که بر جهان اثرگذار هستند. کنش همان پیوند و ارتباط، و از این لحاظ، عمیقاً رابطه‌ای است (Murdoch 2006: 74). کنشگران قدرت خود را از پیوندهایی که ایجاد می‌کنند، می‌گیرند. تا زمانیکه هر کنش اتخاذ شده از سوی این کنشگران از طریق دیگر کنشگران و موجودیت‌هایی درون شبکه منتقل می‌شود، آنان از ورای فاصله‌ها

قادر به کنش خواهند بود. در نظریه شبکه‌کنشگر کنش‌ها از روابط درهم‌آمیخته عوامل انسانی و غیر انسانی ناشی می‌شوند. هر دو مقوله در درون شبکه‌ها با یکدیگر پیوند می‌یابند، و قابلیت خود را برای کنش از روابط شبکه‌ای حاکم بر شبکه کسب می‌کنند. کنشگر از این منظر از پیش‌داده و مفروض نیست، بلکه کسی یا چیزی است که قادر است شکلی از روابط قدرت را با پیوند دادن بیشترین شمار مؤلفه‌های بهم پیوسته تثبیت کند (Murdoch 2006: 66-70). حفظ و تداوم کارکرد این شبکه در گرو ایفای نقش کنشگران در پیوند مستمر با یکدیگر است. نظریه شبکه-کنشگر مرزبندی متعارف میان کنشگر و شبکه را واسازی می‌کند، و آنان را به منزله جنبه‌های دوگانه پدیده واحدی صورت‌بندی می‌کند که به‌طور همزمان کنش را ممکن و محدود می‌سازد (Warf 2009: 73).

نظریه پردازان نظریه شبکه‌کنشگر علاقمند هستند به فهم اینکه چگونه موجودیت‌ها و هویت‌ها از فرآیندهای شبکه‌سازی ناشی می‌شوند. آنان این ادعای رادیکال را مطرح می‌کنند که تنها در نتیجه کنش‌های شبکه‌سازی<sup>۴۷</sup> است که هر مقوله باثباتی پدید می‌آید، و هویت‌ها و موجودیت‌ها بیرون از صورت‌بندی‌های خاص شبکه وجود ندارند. افزون بر این، کنشگران تنها بوجود خواهند آمد اگر چنانچه پیوندهای پی‌ریزی شده بین موجودیت‌های عضو شده در شبکه‌ها اجازه دهند که یکی از شمار آنان بطور مشروع وضعیت و موقعیت سوژه<sup>۴۸</sup> و کنشگر را ادعا کند. یعنی، قدرتی که از زنجیره بسوی او جاری می‌شود موقعیت او را به فرای دیگران، ارتقا دهد و به او موقعیتی بالاتر از دیگران اعطا کند. از این رو، تمایز بین سوژه‌ها و کنشگران یعنی آنانی که پیوندها و شبکه‌ها را سازماندهی می‌کنند، و میانجی‌ها<sup>۴۹</sup> یعنی آنانی که در درون شبکه‌ها سازماندهی می‌شوند، به پایان فرآیند ساخت و پی‌ریزی موکول می‌شود، یعنی زمانیکه دسته اول می‌توانند از گروه دوم امتیاز و اعتبار کسب کنند. اگر چه باید به یاد داشته باشیم که تنها بواسطه کنش‌های همگون شده این دیگران پیوند یافته است که کنشگر نهایی و سوژه می‌تواند به لحاظ اندازه رشد کند، و گستره خود را به فواصل دورتر بسط دهد، و از حیث اثرگذاری جهانی شود (Murdoch 2006: 69).

ایده‌عاملیت و کارگزاری مورد ادعای نظریه شبکه‌کنشگر از این رو، از نمونه غالب و رایج آن در جریان اصلی علوم اجتماعی متفاوت است، چرا که یک دیدگاه به واقع رابطه‌ای از کنشگر اجتماعی در اینجا مورد تاکید قرار گرفته است. در این رابطه به تمایز محوری میان

دیدگاه نظریه شبکه‌کنشگر و چشم‌انداز سنتی وجود دارد. دیدگاه متعارف عامل و کارگزار را به منزله یک توده و پیکره صلب از پیش شکل گرفته فهم می‌کند که بر طبق اصول و گرایش‌های خود رفتار می‌کند مگر اینکه به توسط نیروهای دیگر، برای نمونه، قدرتی که از بیرون تحمیل می‌شود، باز داشته شود. در مقابل، دیدگاه شبکه‌کنشگر در خصوص سوژه و کارگزار نه با سوژه‌ها و عاملان تماماً شکل گرفته و صورت‌بندی شده، بلکه با یک فضای اجتماعی از پیش پی‌ریزی شده، یعنی شبکه آغاز می‌کند، و نشان می‌دهد که چگونه کارگزاران در زنجیره‌ای از کوشش‌ها که در آن بطور مستمر در حال تلاش برای مبدل شدن به کنشگران واجد قدرت هستند، ریشه دارند. تنها در پایان یک دوره تثبیت‌سازی است که سوژه‌ها و کنشگران می‌توانند از هویت‌ها و موجودیت‌های کم اهمیت‌تری که صرفاً به مثابه واسطه‌ها و میانجگران، پیوندها و اتصالات در شبکه عمل کرده‌اند، متمایز شوند. چه کسی در نهایت برنده خواهد شد؟ آن کسی یا چیزی که قادر است وضعیتی خاص از روابط قدرت را با پیوند زدن بیشترین شمار عناصر بطور برگشت‌ناپذیری بهم مرتبط شده تثبیت کند (Murdoch 2006: 68).

برای موفقیت اما، سوژه‌ها و کنشگران باید بتوانند هویت‌ها و منافع ناهمگون را همگون سازند، آنان باید پیوندها و شبکه‌ها را به گونه‌ای بسازند و گسترش دهند که قدرت و اقتدار را بطور مستمر به سمت آنان هدایت کند. آنان باید به تعبیر لا به مهندسان ناهمگونی<sup>۵۰</sup> مبدل شوند (Law 1992: 381). نظریه شبکه‌کنشگر رویکرد فوکو را با تمرکز بر تنوعی از مواد و موجودیت‌ها که اجازه می‌دهند قدرت به بالا و پایین شبکه‌ها جریان پیدا کند، بسط می‌دهد. این نظریه این ادعای بزرگ را مطرح می‌کند که تنها بواسطه شبکه‌های ناهمگون است که کنشگران بر جهان اثر گذار هستند، هیچ کنشگری نمی‌تواند هیچ مداخله موثری بدون پشتیبانی دیگران داشته باشد، کنش همانا رابطه و پیوند است. از این رو، کنشگر در پیوند، یک شبکه‌کنشگر است، و شبکه‌کنشگر یک کلیت و شاکله‌ای باثبات، بادوام و موثر از کنشگران، موجودیت‌ها و هویت‌های پیوند یافته و ترکیب شده با یکدیگر به شیوه‌هایی است که اجازه می‌دهد یک مرکز منابع را در داخل گردآورد و محصول خود را به بیرون صادر کند (Murdoch 2006: 74).

کاستلز در راستای نظریه شبکه‌کنشگر و در تحلیل قدرت در جامعه شبکه‌ای<sup>۵۱</sup> بر این



باور است که قدرت در جامعه شبکه‌ای بواسطه و به توسط شبکه‌ها اعمال می‌شود. در جهان متشکل از شبکه‌های کاستلز، قابلیت و توانایی اعمال قدرت بر دیگران به دو سازوکار اولیه توانایی و ظرفیت برنامه‌ریزی و بازبرنامه‌ریزی شبکه‌ها بر حسب اهداف محول شده به آن شبکه‌ها، و قابلیت و توانایی مرتبط کردن شبکه‌های متفاوت برای ایجاد و نیز تداوم همکاری و هم‌پاری آنان از طریق اشتراک در اهداف مشترک و افزایش منابع بستگی دارد. به همین منوال، پادقدرت نیز در جامعه شبکه‌ای به واسطه مبارزه برای دگرگون کردن برنامه‌های شبکه‌های مشخص، و در قالب تلاش برای ایجاد اختلال در نقاط اتصال که منافع مسلط را بازتاب می‌دهند، و جایگزین کردن آنان با نقاط اتصال جایگزین در بین شبکه‌ها، اعمال می‌شود. کاستلز دارندگان اولین جایگاه قدرت و یا پادقدرت را برنامه‌نویسان<sup>۲</sup>، و دارندگان دومین جایگاه را جابه‌جا کننده‌گان نقاط اتصال<sup>۳</sup> می‌نامد. با اهمیت است در نظر داشته باشیم که این برنامه‌نویسان و جابه‌جا کننده‌گان نقاط اتصال بطور قطع سوژه‌ها و کنشگران اجتماعی هستند، اما الزاماً از یک گروه یا فرد خاص هویت نمی‌گیرند. برنامه‌نویسان و جابه‌جا کننده‌گان نقاط اتصال آن کنشگران و شبکه‌هایی از کنشگران هستند که به دلیل جایگاه‌شان در ساختار اجتماعی، دارنده قدرت شبکه‌سازی یعنی برترین شکل و صورت‌بندی قدرت و همچنین پادقدرت در جامعه شبکه‌ای هستند. برنامه‌نویسان و جابه‌جا کننده‌گان نقاط اتصال دارندگان قدرت در جامعه شبکه‌ای هستند. آنان سوژه‌ها و کنشگران اجتماعی جهان شبکه‌ای شده‌اند، اما آنان افراد نیستند، آنان شبکه یا به بیان دقیق‌تر شبکه‌کنشگراند (Castells 2004: 32-4; 2011: 776-8, 786).

این مشخصه‌های به ظاهر انتزاعی دارندگان قدرت در جامعه شبکه‌ای از نگاه کاستلز مصداق‌های بسیار واضح انضمامی<sup>۴</sup> و ملموس دارد. شبکه‌ها به توسط این کنشگران در چیدمان‌ها، ترتیبات، و آرایش‌های گوناگون و متکثر شبکه‌ای صورت‌بندی می‌شوند. اما اینکه این کنشگران شبکه‌ای دقیقاً چه افرادی هستند، و شبکه‌های آنان چه نوع شبکه‌هایی هستند، موضوع صورت‌بندی خاص شبکه‌ها در هر بستر، زمینه و فرآیند خاص است. برنامه‌نویسان و جابه‌جا کننده‌گان نقاط اتصال افراد نیستند، اما از افراد ساخته می‌شوند. آنان کنشگران هستند، اما شبکه‌هایی از کنشگران درگیر در تعاملات پویایی که بطور ویژه در هر فرآیند خاص از ارتباط ایفا می‌شوند. برنامه‌نویسان و جابه‌جا کننده‌گان نقاط اتصال

آن کنشگران، و در واقع شبکه‌هایی از کنشگران هستند که به دلیل جایگاه‌شان در ساختار اجتماعی، قدرت و مقاومت را در جامعه شبکه‌ای اعمال می‌کنند. از این رو، کنشگران از نظر کاستلز در نهایت انسان‌ها هستند، اما انسان‌هایی که در شبکه‌ها سازماندهی می‌شوند (Castells 2004: 34; 2011: 786). شبکه‌های انسانی، و سوژه‌ها و حاملان شبکه‌ای شده‌ای که بواسطه شبکه‌ها، و از طریق برنامه‌ریزی و جابه‌جا کردن نقاط اتصال شبکه‌های سازمانی عمل کرده، و قدرت و مقاومت را ایفا می‌کنند. در بخش بعد بحث را با بررسی مصداق و نمود عملی مقاومت‌های شبکه‌ای شده، و حاملان و کارگزاران آن پی خواهیم گرفت.

#### ۱-۴- جنبش‌های ضدجهانی شدن

مشخصه مرکزی جهان شبکه‌ای این است که در آن هم استیلا و هم مقاومت در برابر استیلا بر صورت بندی‌ها و راهبردهای شبکه‌ای حمله و دفاع مبتنی بوده، و از رهگذر پی‌ریزی شبکه‌های مجزا و یا ترکیب بندی دوباره شبکه‌های موجود اعمال می‌شوند (Castells 2004: 779; 2011: 35). جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای اعمال-کنندگان، حاملان و حاملان پادقدرت در این جهان عمیقاً شبکه‌ای ترسیم شده کاستلزی هستند. برای آنکه شبکه‌های پادقدرت بر شبکه‌های قدرت تثبیت شده در سازمان جامعه مستولی شوند، آنان باید سیاست، اقتصاد، فرهنگ یا هر بعدی که آنان معطوف به دگرگونی آن هستند را با گنجاندن دستورالعمل‌های دیگر در برنامه‌های نهادها، بعلاوه در زندگی خودشان، برنامه‌ریزی مجدد کنند. افزون بر این آنان باید پیوند و رابطه بین شبکه‌های متعدد دگرگونی اجتماعی، برای نمونه بین شبکه‌های طرفدار دموکراسی و شبکه‌های عدالت اقتصادی، شبکه‌های طرفدار حقوق زنان، شبکه‌های فعالان زیست محیطی، شبکه‌های طرفداران صلح جهانی، آزادی و یا حقوق بشر و غیره، را جا به جا کنند. کاستلز با فهم جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای به منزله منادیان و پیشگامان دگرگونی در قرن ۲۱، این جنبش‌ها را همانند تمامی جنبش‌های اجتماعی در تاریخ، متأثر از زمینه‌ها و بسترهای زمانی و مکانی خود، و تطابق یافته برای ایفای نقش به منزله سوژه‌ها و کارگزاران دگرگونی در جامعه شبکه‌ای، و در تقابل و تعارض ژرف با نهادهای سیاسی منسوخ به ارث رسیده از یک ساختار اجتماعی بطور تاریخی از دور خارج شده درک می‌کند (Castells 2015: 17,18, 262).

جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای که در سرتاسر جهان در سال‌های اخیر در حال رخ دادن

هستند، شماری از مشخصه‌ای مشترک را به نمایش می‌گذارند. اول و مهم‌تر از همه، آنان در اشکال گوناگونی شبکه‌ای هستند. شاکله‌های شبکه‌ای مرکززدایی شده<sup>۵۵</sup> به دلیل ویژگی‌های مانند سرعت، قابلیت انطباق و انعطاف‌پذیری بالا که بیشتر در تکنولوژی‌های ارتباطی نوین ریشه دارند، در حال پیشی گرفتن از سلسله مراتب عمودی سنتی‌تر هستند. در هیچ کجا این روند آشکارتر و ملموس‌تر از حیطة و عرصه کنش جمعی نبوده است، جایی که جنبش‌های اجتماعی فراملی منطق زیربنایی مرکزیت‌زدایی شده و غیر متمرکز شبکه‌ای را بازتاب می‌دهند. جنبش‌های ضد جهانی شدن از بدو ظهور در سال ۱۹۹۹ میلادی در سیاتل<sup>۵۶</sup>، در عین ارائه اشکال نوینی از مبارزه، همواره نابرابری‌های جهانی را به چالش کشیده‌اند. آنچه که به درستی جنبش‌های جهانی عدالت‌خواهی نامیده شده‌اند در واقع کنشگران درگیر در فرآیند پی‌ریزی جهانی شدن‌های بدیل از پایین هستند. آنان در پی پی‌ریزی یک شبکه فراگیر برآمده از فرآیند مفصل‌بندی<sup>۵۷</sup> شبکه‌های متعدد و متنوع، و در تقابل با نفوذ روبه رشد سرمایه‌داری بر حیات، زندگی روزمره، جوامع و منابع ما هستند. این جنبش‌ها از این رو باید نه فقط به مثابه نشانه‌هایی که بر فقدان ارزش‌های دموکراتیک در درون رژیم‌های در حال ظهور حکمرانی فراملی دلالت دارند، بلکه به منزله آزمایشگاه‌های اجتماعی تولید کدها، ارزش‌ها و کنش‌های کنش‌های بدیل درک و ارزیابی می‌شوند (Juris 2004: 341).

ما با جهانی از هر نظر شبکه‌ای شده و فاقد مرکز سر و کار داریم، اما در عمل و بشکلی انضمامی این منطق شبکه‌ای در کنش‌های اجتماعی مد نظر ما یعنی جنبش‌های اجتماعی چگونه نمود پیدا می‌کند؟ متأثر از جیمسون که پسامدرنیسم را هم‌تراز و معادل با منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر<sup>۵۸</sup> درک و فهم می‌کند (Jameson 1991)، جوریس<sup>۵۹</sup> واژه منطق فرهنگی شبکه‌کردن<sup>۶۰</sup> را در اشاره به اصل فراگیر هدایت‌گری که به گمان او به توسط منطق حاکم بر سرمایه‌داری اطلاعات محور پسامدرن شکل داده شده، بکار می‌گیرد. این منطق به توسط کنشگران، همچون یک عادت‌واره<sup>۶۱</sup>، درونی شده و کنش‌های شبکه‌ای شده انضمامی را در پی دارد. چنین منطقی بویژه گویای طیفی تثبیت‌شده و متجسم از امیال و تمایلات اجتماعی و فرهنگی معاصر است که عاملان و کنشگران را بسوی مفصل‌بندی پیوندها و ارتباطات افقی میان عناصر متعدد خودمختار، بسترسازی برای گردش باز و آزاد اطلاعات، همکاری و ائتلاف بر مبنای یک هماهنگی و انتظام مرکزیت‌زدایی شده، و تصمیم‌گیری

بطور مستقیم دموکراتیک، و در نهایت، شبکه‌سازی و پی‌ریزی شبکه‌های خودهدایت‌گر یا خودمدیریت‌گر، سوق می‌دهد. جوریس به بررسی سوبیه‌های انضمامی این منطق در درون جنبش‌های جهانی عدالت‌خواهی در سه سطح تحلیلی، و نیز در روابط پیچیده میان این سطوح می‌پردازد. شبکه به مثابه یک زیرساخت ارتباطی و تکنولوژیکی، شبکه در جایگاه شکل و ساختار سازمانی، و در نهایت شبکه به منزله یک هنجار و الگوی سیاسی، نمودهای انضمامی این منطق در بحث از جنبش‌های اجتماعی هستند (Juris 2004: 342).

در درون جنبش‌هایی نظیر MGR<sup>۶۲</sup> و PGA<sup>۶۳</sup> منطق فرهنگی شبکه‌سازی به آنچه که کنشگران توده‌ای آن را شیوه نوین سیاست‌ورزی<sup>۶۴</sup> می‌خوانند، منتهی شده است. منظور آنان از این اصطلاح دقیقاً اشکال شبکه‌ای سازمان و کنش سیاسی مبتنی بر ساختارهای غیر سلسله‌مراتبی، هماهنگی و سامان افقی میان گروه‌های خودمختار، دسترسی آزاد، مشارکت بی‌واسطه و مستقیم، تصمیم‌گیری بر مبنای اجماع و وفاق، و آرمان گردش باز و آزاد اطلاعات است (Juris 2004: 351). بسط و تکثیر شبکه امروزه به چیزی بسیار بیشتر از یک تاکتیک مشخص و ملموس برای دستیابی به یک فرم و ساختار مطلوب سازمانی دلالت دارد، این گرایش همچنین در حال دگرگونی به یک ایده‌آل و هنجار مسلط فرهنگی است. شبکه خودممولد، خودبالنده، خودمدار که به یک آرمان و کمال مطلوب فرهنگی فراگیر مبدل شده است، نه فقط یک شکل و ساختار موثر سازماندهی سیاسی، بلکه مدل و الگوی مطلوبی را در راستای سازماندهی مجدد جامعه به مثابه یک کل بازتاب می‌دهد. این کمال مطلوب و ایده‌آل شبکه‌ای بیش از هر چیز در تکثیر اشکال سازمانی فاقد مرکز در درون جنبش‌های جهانی عدالت‌خواهانه، همچنین گسترش ابزارهای نوین ارتباط و هماهنگی خودراهبر که برای تبادل اطلاعات میان اجتماعات محلی در پیوند با سطوح محلی و جهانی بکار گرفته شده‌اند، نمود می‌یابد (Juris 2004: 353-4).

از دید راتلج<sup>۶۵</sup>، روایت‌های بدیل بشماروی وجود دارند که می‌توانند تاریخ و جهان را به گونه‌ای متفاوت، و از چشم‌انداز کسانی که درگیر مقاومت در برابر قدرت و عملکردهای ژئوپولیتیکی و فضایی آن هستند، بازگویی و بازخوانی کنند. چنین روایت‌های تاریخی از مقاومت افزون بر اینکه یاد مقاومت مردمان را زنده نگه می‌دارند، به منزله یک ژئوپولیتیک از پایین ریشه‌دار در جایگاه فرودستان<sup>۶۶</sup> تحت انقیاد نیز ژئوپولیتیک قدرت و کاربست

فضایی آن را به چالش می‌کشند. این چالش‌ها مبارزات پادهژمونیکی<sup>۶۷</sup> هستند که مقاومت نسبت به قدرت و روابط برآمده از آن را بازنمایی می‌کنند، و در یک معنا تجلی آن چیزی هستند که ژئوپولیتیک مقاومت یا به بیان راتلج پادژئوپولیتیک<sup>۶۸</sup> خوانده می‌شود. پادژئوپولیتیک می‌تواند به هیأت اشکال بیشماری از گفتمان‌های روشنفکران دگراندیش گرفته، تا راهبردها و تاکتیک‌های بکار گرفته شده به توسط جنبش‌های رادیکال اجتماعی درآید. کنش‌های پادژئوپولیتیکی بطور معمول در درون مرزهای سیاسی یک دولت، بعنوان نماینده قدرت، جای گرفته‌اند. با این همه، این به معنای آن نیست که پادژئوپولیتیک ضرورتاً محلی شده است. با شدت گرفتن روندهای جهانی شدن، جنبش‌های اجتماعی بطور فزاینده‌ای در حال عمل کردن در سرتاسر سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی هستند. با برکشیدن مقاومت در قامت یک راهبرد جهانی، آنان نهادهای بین‌المللی برجسته و ساختارهای جهانی استیلا را نیز به چالش کشیده‌اند. جنبش‌های اجتماعی، بیان‌گر پادژئوپولیتیک در شماری از حوزه‌های به هم مرتبط در درون جامعه، شامل حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و زیست‌محیطی هستند (Routledge 2003: 236-7, 240-3).

منازعات تا پیش از این محلی در نتیجه وحدت و همسانی سیاست‌ها و توافقات بین‌المللی در بین دولت‌ها برای اعمال مجموعه‌ای واحد و جهانی از قواعد شروع به جهانی شدن کرده‌اند. این امر در نهایت به فهم و درک منافع مشترک در بین صورت‌بندی‌های متعدد و گوناگون مقاومت برای به چالش کشیدن این دست از قواعد منتهی شده است. از دیگر سو نیز می‌توان گفت زمینه مشترک در حال تکوین در برابر نولیبرالیسم و عوامل آن، خود را در شمار متنوعی از کانون‌های محلی اعتراض و مقاومت متجلی کرده است. به شکل تناقض‌آمیزی، این پادژئوپولیتیک در حال جهانی شدن با گفتمان جهانی شدن تسریع شده است. جهانی شدن صورت‌بندی ائتلاف‌های سیاسی نوین را زمانیکه جنبش‌های اجتماعی گوناگون عرصه‌های متفاوت تجربه مبارزه با پیامدهای منفی نولیبرالیسم را نمایندگی می‌کنند را ممکن ساخته است. نتیجه در هر صورت یک پادژئوپولیتیک در حال جهانی-شدن، یک شبکه بین‌المللی در حال تکامل از گروه‌ها، سازمان‌ها، و جنبش‌های اجتماعی بوده است. جنبش PGA یک مثال بسیار خوب و انضمامی از چنین روندی است، با این همه PGA یک سازمان در معنای متعارف آن نیست، بلکه به تعبیر راتلج، یک فضای همگرایی<sup>۶۹</sup> یا

شبکه‌ای متشکل از جنبش‌های اجتماعی، گروه‌های مقاومت، و افراد از سراسر جهان است که هدف اصلی آن تقویت مبارزه در برابر لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری جهانی از طریق تعمیق همکاری، هماهنگی و حمایت متقابل است. جغرافیایی تکه‌تکه، غیرمتمرکز و پراکنده، جغرافیایی که ناهمگون، سیال و ناپیوسته است، فضایی برآمده از مبارزات انضمامی و تعیین‌یافته بی‌شمار و در جریان در محل‌ها و مکان‌های مشخص، و نیز یک شبکه‌ی بطور فزاینده در حال جهانی‌شدن از ائتلاف‌ها که در راستای به اشتراک‌گذاری اطلاعات، حمایت متقابل و ایجاد هماهنگی در بین مبارزات متعدد تلاش می‌کند. از این رو، با جهانی‌شدن پادژئوپولیتیک، مبارزات متعدد و متکثر ضدژئومونیک پادژئوپولیتیکی در شکل و قالب فضاهای همگرایی در پیوند با یکدیگر قرار گرفته‌اند (Routledge 2003: 243-6).

این مقاومت پادژئوپولیتیکی در حال جهانی‌شدن تماماً درباره‌ی خلق شبکه‌هاست، به گونه‌ای که مشارکت در شبکه‌ها امروزه به بخش جدایی‌ناپذیری از هویت جمعی کنشگران درگیر در فرآیند کنش رادیکال مبدل شده است. جهانی‌شدن مردمی و از پایین مستلزم و متضمن خلق شبکه‌های ارتباطات، انسجام، مبادله‌ی اطلاعات و حمایت متقابل است. بواسطه‌ی بروز دگرگونی‌های ژرف در تکنولوژی‌های ارتباطی، و حمل و نقل، بر سرعت، تراکم و پیچیدگی‌های چنین پیوندهایی بشکل فزاینده‌ای افزوده شده است (Routledge 2003: 245). راتلج در توصیف وضعیت موجود به جای تصویر و ترسیم یک جنبش منسجم، یک‌دست و فراگیر عدالت‌خواهانه، به طیفی از شبکه‌های همپوشان، در حال تعامل، و در حال رقابت با توزیع جغرافیایی، امکانات و منابع متفاوت اشاره دارد که آنان را شبکه‌های جهانی عدالت‌خواهی<sup>۷۰</sup> می‌نامند. چنین‌های شبکه‌ها، و جنبش‌هایی که آنان را تشکیل می‌دهند، مطالبات متنوع اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی را مفصل‌بندی می‌کنند، و از این منظر در جایگاه شبکه‌های عملیاتی و ویژه‌ای نقش‌آفرینی می‌کنند که تحقق جهانی‌شدن از پایین<sup>۷۱</sup> را امکان‌پذیر می‌سازند (Routledge 2009: 1884).

شبکه‌های جهانی عدالت‌خواهی نماد و نمود توانایی جنبش‌های متفاوت برای همیاری و همکاری، بدون تلاش برای بسط راه‌حل‌های جهانشمول و فراگیری هستند که کثرت و تعدد منافع و هویت‌ها را در مواجهه با فرآیندهای جهانی‌شدن نولیبرال انکار می‌کنند. مفهوم فضای همگرایی، به گمان راتلج، چارچوب تحلیلی مناسبی را برای مفهوم‌پردازی و فهم

پویای‌های فضایی و کارکردی شبکه‌های جهانی عدالت‌خواهی فراهم می‌کند. به مثابه یک فضای برآمده از مفصل‌بندی هویت‌های نامتجانس و ناهمگون، فضاها همگرایی، فضاها را رابطه‌ای، و پیامد ایجاد پیوند و رابطه میان مولفه‌های ناهمگن و متفاوت بسیاری هستند. از این رو، هویت‌ها و سوژه‌هایی سیاسی برآمده از آنان به جای داشتن هویت‌هایی از پیش تعیین و تثبیت شده، بواسطه پیوندها و همبستگی‌هایی متعدد و متکثری شکل می‌گیرند که در طی فرآیند مبارزهٔ خلاقانه و کنش رادیکال ساخته می‌شوند. فضای همگرایی در جایگاه یک فضای رابطه‌ای<sup>۷۲</sup> مولد به جای گردهم‌آوردن هویت‌های متفاوت پیرامون دغدغه‌ها و دلمشغولی‌های مشترک، و یا بازتاب‌دهندهٔ اشکال متعدد صورت‌بندی همبستگی، بشکل خلاقانه‌ای سوژه‌ها و هویت‌های خاص خود را تولید و بازتولید می‌کند. با این همه این فرآیند تکوین همبستگی و تولید سوژه‌های جمعی بدلیل نابرابری‌ها و ناهمگونی‌های حاکم در درون، و در میان کنشگران و جنبش‌های سازنده در عمل فرآیند سهل و آسانی نخواهد بود (Routledge 2009: 1894-6). در یک جمع‌بندی جنبش‌های ضدجهانی‌شدن نه فقط مصداق عینی مقاومت شبکه‌ای شده یا شبکه‌های مقاومت مورد نظر این پژوهش هستند، بلکه خود نیز در عمل در جایگاه کنشگر شبکه‌ها یا کارگزاران شبکه‌ای شده‌ای ایفای نقش می‌کنند که از رهگذر ایجاد پیوند و ارتباط میان جنبش‌های متعدد و متکثر اجتماعی در حال صورت‌بندی و بازصورت‌بندی یک جغرافیای مقاومت، یا به تعبیر راتلج، پادژئوپولیتیک جهانی‌اند. بخش بعد به بررسی اجمالی رابطهٔ میان جمهوری اسلامی ایران و این جغرافیای ترسیم‌شده از مقاومت جهانی می‌پردازد.

#### ۱-۵- جمهوری اسلامی ایران و مقاومت جهانی شده

مولفه‌ها و عناصر گفتمانی و هویتی متعددی در درون نظام برخاسته از انقلاب اسلامی ایران مستتر هستند که در عمل می‌توانند آن را به جغرافیای در حال گسترش شبکه‌ای و جهانی مقاومت پیوند دهند. با بروز انقلاب اسلامی و ارتقای نقش دین در حیات و زیست اجتماعی و سیاسی بستر فکری لازم برای پی‌ریزی مقاومت و تقابل با نظام سرمایه‌داری جهانی فراهم شده است. گفتمان اسلام سیاسی انقلابی، گفتمانی بشدت ایدئولوژیک و با ویژگی‌های آرمان‌گرایانه، مرکزیت محور و غیریت‌سازانه است که نوع متفاوتی از مقاومت هویتی و فرهنگی را در برابر دگر غرب بازنمایی می‌کند. گفتمانی که راه دستیابی به هویت

اصیل خویش را، راه گذار از وضعیت فعلی موجود به آرمانی مطلوب را، نه در بازگشتی واپس‌گرایانه به گذشته، بلکه در بازگشت به خویشتن خویش جستجو می‌کند. دستیابی به چنین غایتی از رهگذر کنش و اقدام سیاسی و رادیکال در برابر دگر سلطه‌گر میسر است. دینداران و دین‌مداران ملهم از نص و آموزه‌های صریح قرآن کریم مکلفند در نبرد دائمی حق و باطل همواره جانب مظلومان و فرودستان را گرفته، و علیه ظالمان و فرادستان بپاخیزند. مضمونی که به روشنی و بطور مکرر در بیانات رهبران انقلاب مورد تأکید قرار گرفته، در اصول ۳ و ۱۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نهادینه شده، و در عرصه عملی و اجرایی در شکل و کسوت حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش و مقاومت اسلامی بویژه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بروز و ظهور یافته است. مردم‌گرایی، عدالت‌خواهی، استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی نیز از دیگر ارکان و سویه‌های این گفتمان و هویت هستند که عمیقاً انقلاب و جمهوری اسلامی ایران را در پیوند تنگاتنگ با تمامی جنبش‌های عدالت‌خواهانه جهانی با همه تنوع و تعددشان قرار می‌دهند. درونمایه‌ها و مفاهیم مشترکی که در روایت کنشگران و شارحان جهانی شدن مردمی<sup>۳۳</sup> یا از پایین همواره وزن و جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده‌اند. موعود باوری و ایده وحدت جهان اسلام نیز که روایت‌گر حاکمیت وضعیتی مطلوب و عادلانه در گستره‌ای جهانی‌اند، از دیگر ارکان گفتمان اسلامی هستند که آن را مجدداً در پیوند با اهداف و آرمان‌های رادیکال و رهایی‌بخش تمامی صور و اشکال جنبش‌های ضدجهانی شدن و عدالت‌خواهانه جهانی قرار می‌دهد (قهرمانی‌نژاد و بلباسی ۱۳۹۶: ۹۱-۱۸۰؛ جاودانی مقدم ۱۳۸۸: ۷۱-۶۸).

با این همه، برغم وجود زمینه‌ها و اهداف متعدد مشترک و در قیاس با ظرفیت عظیم رهایی‌بخش مستتر در گفتمان انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی ایران در جایگاه بزرگترین منادی و پرچمدار مقاومت در برابر هژمونی و سلطه جهانی به استثنای ایجاد پیوند با شماری از جنبش‌های اسلامی منطقه‌ای در راستای پی‌ریزی فضای جهانی مقاومت، و یا حتی ایجاد پیوند و بهره‌برداری از ظرفیت مقاومت جهانی موجود دستاورد چشمگیر و قابل قبولی نداشته است. شاید در وهله اول ریشه این امر را باید در ضعف‌ها و کاستی‌های موجود در راهبرد صدور انقلاب جستجو کرد، راهبردی که از بدو تولد نظام نوپای اسلامی به این سو همواره از سوی عاملان و حاملان آن به منزله یک راهبرد دوسویه، از یک سو مبتنی بر



تکلیف اعتقادی و دینی انقلاب و از دیگر سو ناظر بر ضرورت حفظ و بقای آن، پیگیری شده است (پروانه ۱۳۸۸: ۱۷۴). در بحث آسیب‌شناسی صدور انقلاب و ارائه راهکار برای رفع نقایص و کاستی‌های آن تاکنون رویکردهای گوناگونی از سوی تحلیل‌گران بکار گرفته شده‌اند. عراقی (۱۳۹۴) در اشاره به محقق نشدن اهداف صدور انقلاب پس از گذشت دهه‌ها از حیات جمهوری اسلامی ایران و ضرورت استفاده حداکثری از فرصت بی‌بدیل ظهور بیداری اسلامی در منطقه، راهکار تقویت فرآیند صدور انقلاب را در اتخاذ یک راهبرد مبتنی بر دیپلماسی فرهنگی<sup>۷۴</sup> می‌بیند، و مهمترین ابعاد این دیپلماسی را دیپلماسی رسانه‌ای، علمی، ورزشی، شهری، گردشگری، حج و مناسک مذهبی برمی‌شمارد. خانی آرانی و برزگر (۱۳۹۰) در بررسی بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر اروپای غربی با بهره‌گیری از نظریه پخش<sup>۷۵</sup> به این نتیجه می‌رسند که این بازتاب صرفاً به بازتابی فرهنگی محدود مانده، و در قیاس با ظرفیت عظیم انقلاب اساساً محسوس نیست. افتخاری و راجی (۱۳۹۸) با استفاده از رویکرد بازاریابی سیاسی<sup>۷۶</sup> عدم شناخت روشمند نیازهای جامعه هدف و در نتیجه تعامل نامناسب با آن را که در فهم غیر تعاملی از فرآیند صدور انقلاب ریشه دارد، آفت و نقیصه این راهبرد درک می‌کنند. باقری دولت‌آبادی و فخرایی (۱۳۹۶) پیشنهادهای فرآیندی نظریه گفتمانی لاکلاو و موف<sup>۷۷</sup> را بکار می‌گیرند تا عدم دسترسی<sup>۷۸</sup> و عدم اعتبار<sup>۷۹</sup> گفتمان انقلاب را از یک سو، و توانایی گفتمان رقیب در مهار تلاطمات گفتمانی و به حاشیه راندن گفتمان انقلاب را از دیگر سو، علت ناکامی نسبی گفتمان انقلاب و در نتیجه راهبرد صدور آن در اروپای غربی تلقی کنند.

به باور نویسندگان عدم موفقیت جمهوری اسلامی ایران در پی‌ریزی یک فضا و جغرافیای جهانی مقاومت، و یا حتی ایجاد پیوند با جغرافیاهای از پیش موجود بیش از آنکه ناشی از وجود ضعف‌ها و کاستی‌های احتمالی در راهبرد صدور انقلاب باشد، معلول وجود خلا نظری و تئوریک در فهم و مواجهه ما با واقعیت‌های سیال، چند بعدی و پیچیده برآمده از فرآیند جهانی شدن است. در این جهان به غایت پیچیده پسا فوردیستی که در آن سرمایه به تعبیر هارت و نگری<sup>۸۰</sup> به شکل و هیئت امپراتوری<sup>۸۱</sup> یا یک سرمایه‌داری شبکه‌ای مرکززدایی شده فاقد مکان ولی در همه جا حاضر درآمده است (Hardt & Negri 2000)، بسط و تداوم حیات انقلاب و دستاوردهای بی‌بدیل آن به چیزی بیش از پیگیری صرف

راهبرد صدور انقلاب به جوامع عمدتاً اسلامی وابسته است. این به معنای وانهادن راهبرد صدور انقلاب نیست، بلکه به معنای اندیشیدن به کاربست دوباره آن در پرتو هم‌افزایی و هم‌پوشانی با دیگر راهبردها و راهکارهای موثری است که بر درک و فهم نظری نوینی از جهان معاصر استوارند. در جهانی که بر آن شبکه‌ها و جریان‌ها حکم می‌رانند، ایفا و اعمال هر گونه روابط متصور مقاومتی مرهون و منوط به پیگیری و اتخاذ راهبردهای شبکه‌ای است که بواسطه ترکیب‌بندی شبکه‌های جدید و یا بازترکیب‌بندی شبکه‌های پیشین عمل می‌کنند. این راهبردها به توسط عاملان و کارگزارانی بکار گرفته شده‌اند که خود در ماهیت شبکه‌ای هستند. جنبش‌های متعدد جهانی عدالت‌خواهی و ضد جهانی شدن ضمن درک این الزامات و اقتضائات، در جایگاه کنشگران و کارگزارانی شبکه‌ای شده، از رهگذر مفصل‌بندی و بازمفصل‌بندی هویت‌های متکثر و متعدد به حاشیه‌رانده و استثمارشده به توسط عملکرد سرمایه‌داری جهانی موفق به پی‌ریزی فضاهای شبکه‌ای همگرایی و پادژئوپولیتیکی در سطح جهانی شده‌اند. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با اتخاذ چنین راهبردهایی و با مفصل‌بندی هویت خود با سایر هویت‌ها ضمن پی‌ریزی شبکه‌های همگرایی و یا دست کم ایجاد پیوند با آنان، هویت رادیکال خود را در راستای گشایش یک جبهه فراگیر در برابر سرمایه‌داری جهانی در رابطه و پیوند با دیگر هویت‌های رادیکال و انقلابی قرار دهد. بدون شک ارکان و مولفه‌های رهایی‌بخش مندرج در گفتمان انقلاب اسلامی نیز تسهیل‌گر چنین امکانی خواهند بود.

### نتیجه‌گیری

در گام نخست دریافتیم که جغرافیاهای مقاومت، درست همانند جغرافیاهای قدرت، در عمل فضاهایی دینامیک، پویا، خلاق و مولد هستند. جغرافیای مقاومت همچنین به اندازه جغرافیای قدرت و سرمایه، و در واکنش به آن، از لحاظ گستره جهانی، و به لحاظ شکلی شبکه‌ای شده است. جهان جهانی‌شده کنونی ما از منظر کاستلز به انقیاد شبکه‌ها و نیز جریاناتی درآمده است که در درون این شبکه‌ها پردازش می‌شوند. در این فضای عمیقاً شبکه‌ای هم توانایی اعمال قدرت و هم ایفای مقاومت در گرو بهره‌مندی از ظرفیت لازم برای برنامه‌ریزی و بازبرنامه‌ریزی شبکه‌ها، و نیز قابلیت مرتبط کردن شبکه‌های متفاوت با

یکدیگر است. از این رو، در وضعیت موجود پویایی‌ها و تحرکات قدرت و مقاومت مبتنی بر پی‌ریزی راهبردهای شبکه‌ای است که خود در قالب ترکیب-بندی شبکه‌های جدید یا بازترکیب‌بندی شبکه‌های پیشین مجال بروز می‌یابند. مقاومت در برابر قدرت شبکه-ای شده، بنابراین، در درون و بواسطه شبکه‌ها ست که ایفا می‌شود، و جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای کارگزاران و عاملان ایفای این مقاومت هستند. این چشم‌انداز شبکه‌ای از مقاومت با دیدگاه دیگر اندیشمندانی نظیر جوریس و راتلج در قالب مضامینی چون منطق فرهنگی شبکه‌کردن، سیاست‌ورزی به شیوه‌ای دیگر، پادژئوپولتیک جهانی شده و فضاها همگرایی تکمیل می‌شود. این همه دال بر اهمیت روزافزون مفهوم شبکه در تبیین نظری و فهم عملی واقعیت‌های ریشه‌دار در یک جهان جهانی شده است.

پی‌ریزی فضا و جغرافیای مقاومت در گستره‌ای جهانی مستلزم ایجاد پیوند و ارتباط در بین عناصر و هویت‌های ناهمگون در یک شبکه است، اما تحقق این امر بدون فرض وجود عامل و کارگزاری که این پیوند و ارتباط را از طریق فرآیند مفصل‌بندی میان این عوامل نامتجانس و ناهمگون پی‌ریزی کند، ناممکن است. در جهانی که تحت استیلای شکل فضایی شبکه در عمل به محل مواجهه و رویارویی اشکال بیشمار شبکه‌ای شده قدرت و مقاومت مبدل شده است، صحبت از ظهور عاملان و کارگزارانی شبکه‌ای و شبکه‌ای شده نامربوط به نظر نمی‌رسد. شبکه‌هایی متشکل از انسان‌ها، و عاملان شبکه‌ای شده‌ای که بواسطه شبکه‌ها، و از طریق برنامه‌ریزی و جابه‌جا کردن نقاط اتصال شبکه‌های سازمانی عمل کرده، و قدرت و مقاومت را ایفا می‌کنند. کاستلز با پیگیری این دیدگاه به برنامه‌نویسان و جابه‌جا کننده‌گان نقاط اتصال بعنوان دو سوژه و کارگزار شبکه‌ای جهان تماماً شبکه‌ای شده خود اشاره می‌کند که با پیگیری راهبردهای شبکه‌ای در حال ترکیب‌بندی و بازترکیب‌بندی شبکه‌های قدرت و مقاومت در برابر یکدیگرند. شبکه‌ها یا زنجیره‌های هم‌ارزی از این منظر محصول ایفای کنش مفصل‌بندی یا همان ایجاد پیوند میان شماری از مولفه‌های متعدد و متکثر به توسط کارگزاران شبکه‌ای شده هستند.

جنبش‌های ضدجهانی شدن تعین و تجلی عملی این فضا و جغرافیای نظری ترسیم شده هستند. بررسی عملی این جنبش‌ها از یک منظر فضایی گویای این واقعیت است که آنان جغرافیاهایی بشدت خلاق و مولد هستند که در مواجهه با فرآیند جهانی و شبکه‌ای شدن

سرمایه، بشکلی روزافزون در حال جهانی و شبکه‌ای شدن هستند. آنچه که امروزه آن را جهانی شدن مردمی یا از پایین می‌خوانیم در واقع به همین فرآیند فراگیر و شبکه‌ای شدن جنبش‌های اجتماعی از طریق صورت‌بندی ائتلاف‌های افقی نوین و فراگیر در برابر جهانی شدن سرمایه و پیامدهای ناگوار آن اشاره دارد که به توسط تکنولوژی‌ها و زیرساخت‌های ارتباطی تسهیل شده‌اند. جنبش‌های اجتماعی امروزه به مثابه عرصه‌هایی خلاق و مولد برای گریز از محدودیت‌های فضایی اعمال شده به توسط سرمایه بطور روزافزونی با اتخاذ راهبردهای جهانی و شبکه‌ای به ایجاد و گسترش پیوندهای فراگیر افقی متعدد با دیگر جنبش‌ها مبادرت ورزیده‌اند. از این رو، فضای مقاومت جهانی در عمل فضایی برآمده از پیوند و مفصل‌بندی این جنبش‌های متعدد اجتماعی، یا به بیان دقیق‌تر ستمدیدگان و به حاشیه‌رانده‌شدگان به توسط فرآیندهای سرمایه‌داری، بواسطهٔ تکوین جغرافیایی است که مرزهای خود را در تقابل با سرمایه‌داری متأخر تعریف و ترسیم می‌کند. این جنبش‌ها نه فقط به منزلهٔ تعیین فضایی این مقاومت تلقی می‌شوند، بلکه در جایگاه عاملان و کارگزاران شبکه‌ای شده‌ای نیز ایفای نقش می‌کنند که اساساً این مفصل‌بندی را پی‌ریزی و ممکن می‌سازند.

در جهانی که به سیطرهٔ شبکه‌ها و جریان‌ها درآمده است، و تولید و بازتولید استیلا و نیز مقاومت از رهگذر پی‌ریزی و پیوند میان شبکه‌ها ممکن است، تولید و تداوم هر گونه مقاومتی مستلزم پیگیری راهبردهای شبکه‌ای مبتنی بر اشکال شبکه‌ای سازمان و کنش سیاسی متکی بر ساختارهای غیرسلسله‌مراتبی، یا به تعبیر کنشگران رادیکال، سیاست‌ورزی به شیوه‌ای دیگر است. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با ایفای نقش در جایگاه یک مهندس ناهمگونی، و کنش به مثابه یک شبکه‌کنشگر و کارگزار شبکه‌ای از رهگذر ایجاد پیوند میان فضاها و شبکه‌های موجود اما پراکندهٔ مقاومت، در فرآیند پی‌ریزی یک جغرافیا و به تعبیر دقیق‌تر پادژئوپولتیک در برابر سیطرهٔ سرمایه‌داری جهانی نقش کلیدی بازی کند. به باور ما خوانش فضایی از ساز و کار صورت‌بندی قدرت و مقاومت، درک ماهیت برساخته و شبکه‌ای کنونی آنان، و فهم ماهیت شبکه‌ای کارگزاران و سوژه‌های موثر در مفصل‌بندی و تکوین آنان، افزون بر ارتقای دانش نظری، در عرصهٔ عملی و اجرایی نیز راه مداخله و بهره‌گیری از ظرفیت عظیم مقاومت در برابر گسترش فزایندهٔ سرمایه‌داری را در گستره‌ای

جهانی می‌گشاید. ظرفیت و نیروی سترگی که افزون بر گذشت بیش از چهار دهه از حیات نظام جمهوری اسلامی ایران بعنوان پرچمدار مقاومت در برابر استیلای غرب و سرمایه‌داری جهانی آن چنان که باید مورد توجه قرار نگرفته است. از این منظر امید است این خوانش و قرائت نظری راه را بیش از پیش برای بهره‌گیری از نیرو و ظرفیت جهانی مقاومت در سطح عملی و اجرایی از سوی نخبگان و اندیشمندان کشور ما هموار سازد.

### کتابنامه

#### فارسی

- ۱- افتخاری، اصغر و راجی، محمد هادی (۱۳۹۸)، تحلیل صدور انقلاب اسلامی مبتنی بر بازاریابی سیاسی کنش مبناء، *فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال ۹، شماره ۳۱، صص ۷۷-۴۷.
- ۲- باقری دولت آبادی، علی و فخرایی، حسین (۱۳۹۶)، آسیب‌شناسی صدور انقلاب اسلامی ایران به اروپا بر اساس نظریه گفتمان، *دوفصلنامه سیاست و روابط بین‌الملل*، سال ۱، شماره ۲، صص ۹۱-۶۳.
- ۳- پروانه، محمود (۱۳۸۸)، صدور انقلاب؛ به مثابه نقشه راه جهان‌گرایی در اندیشه امام خمینی (ره)، *فصلنامه دین و سیاست*، شماره ۲۰-۱۹، صص ۸۳-۱۷۱.
- ۴- جاودانی مقدم، مهدی (۱۳۸۸)، نقش و جایگاه گفتمان انقلاب اسلامی در سیاست بین‌الملل، *رهیافت انقلاب اسلامی*، سال ۳، شماره ۸، صص ۸۶-۶۱.
- ۵- خانی آرنی، الهه و برزگر، ابراهیم (۱۳۹۰)، بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر اروپای غربی، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال ۸، شماره ۲۶، صص ۵۲-۱۲۵.
- ۶- عراقی، غلامرضا (۱۳۹۴)، نقش دیپلماسی فرهنگی در صدور انقلاب اسلامی، *فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال ۴، شماره ۱۴، صص ۷۹-۱۵۷.
- ۷- قهرمانی نژاد شایق، بهالدین و بلباسی، میثم (۱۳۹۶)، انقلاب اسلامی به مثابه هویت جدید در عصر غلبه غرب و شرق، *فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال ۶، شماره ۲۰، صص ۹۵-۱۷۳.

#### لاتین

8. Amin, A. (2002), 'Spatialities of Globalisation', *Environment and Planning A*, 34/3: 385-99.
9. Axford, B. (2013), *Theories of Globalization* (Cambridge: Polity Press). Baaz, M. et al. (2016), 'Defining and Analyzing Resistance: Possible Entrances to the Study of Subversive Practices', *Alternatives*, 41/3: 137-53.
10. Brenner, N. (2011), 'Critical Sociospatial Theory and the Geographies of Uneven Spatial Development', in A. Leyshon et al. (eds.), *The SAGE Handbook of Economic*

- Geography*(London: Sage), 135-48.
11. Castells, M. (2004), 'Informationalism, Networks, and the Network Society: A Theoretical Blueprint', in M. Castells (ed.), *The Network Society: A Cross-Cultural Perspective* (Cheltenham: Edward Elgar), 3-45.
  12. Castells, M. (2011), 'A Network Theory of Power', *International Journal of Communication*, 5: 773-87.
  13. Castells, M. (2015), *Networks of Outrage and Hope: Social Movements in the Internet Age*, 2nd edn. (Cambridge: Polity Press).
  14. Faulconbridge, J. R. and Beaverstock, J. V. (2009), 'Globalization: Interconnected Worlds', in N. J. Clifford et al. (eds.), *Key Concepts in Geography*, 2nd edn. (London: Sage), 331-43.
  15. Foucault, M. (1980), *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972-1977*, edited by C. Gordon, translated by C. Gordon et al. (New York: Pantheon Books).
  16. Hardt, M. and Negri, N. (2000), *Empire* (Massachusetts: Harvard University Press).
  17. Harvey, D. (2001), 'Globalization and the Spatial Fix', *Geographische Revue*, 3/2: 23-30.
  18. Held, D. et al. (1999), *Global Transformations: Politics, Economics and Culture* (Cambridge: Polity Press).
  19. Jameson, F. (1991), *Postmodernism, or, The Cultural Logic of Late Capitalism* (London: Verso).
  20. Juris, J. S. (2004), 'Networked Social Movements: Global Movements for Global Justice', in M. Castells (ed.), *The Network Society: A Cross-Cultural Perspective* (Cheltenham: Edward Elgar), 341-62.
  21. Law, J. (1992), 'Notes on the Theory of the Actor-Network: Ordering, Strategy, and Heterogeneity', *Systems Practice*, 5/4: 379-93.
  22. Lefebvre, H. (1976), *The Survival of Capitalism: Reproduction of the Relations of Production*, translated by F. Bryant (New York: St Martin's Press).
  23. Miller, B. (2013), 'Spatialities of Mobilization: Building and Breaking Relationships', in W. Nicholls et al. (eds.), *Spaces of Contention: Spatialities and Social Movements* (London: Routledge), 285-98.

24. Murdoch, J. (2006), *Post-Structuralist Geography: A Guide to Relational Space* (London: Sage).
25. Murray, W. E. (2006), *Geographies of Globalization* (London: Routledge).
26. Peet, R. et al. (2011), 'Making Sense of Globalization: Hegemonic and Counter-Hegemonic Geographies', in A. Leyshon et al. (eds.), *The SAGE Handbook of Economic Geography* (London: Sage), 75-88.
27. Routledge, P. (1997), 'Space, Mobility, and Collective Action: India's Naxalite Movement', *Environment and Planning A*, 29/12: 2165-89.
28. Routledge, P. (2003), 'Anti-Geopolitics', in J. Agnew et al. (eds.), *A Companion to Political Geography* (Oxford: Blackwell), 236-48.
29. Routledge, P. (2008), 'Transnational Political Movements', in K. R. Cox et al. (eds.), *The SAGE Handbook of Political Geography* (London: Sage), 335-49.
30. Routledge, P. (2009), 'Transnational Resistance: Global Justice Networks and Spaces of Convergence', *Geography Compass*, 3/5: 1881-901.
31. Soja, E. W. (2009), 'Resistance after the Spatial Turn', in J. Pugh (ed.), *What is Radical Politics Today* (New York: Palgrave Macmillan), 69-74.
32. Sparke, M. (2013), *Introducing Globalization: Ties, Tensions, and Uneven Integration* (Chichester: Wiley-Blackwell).
33. Urry, J. (2003), *Global Complexity* (Cambridge: Polity Press).
34. Urry, J. (2005), 'The Complexities of the Global', *Theory, Culture & Society*, 22/5: 235-54.
35. Warf, B. (2008), *Time-Space Compression: Historical Geographies* (London: Routledge).
36. Warf, B. (2009), 'From Surfaces to Networks', in B. Warf and S. Arias (eds.), *The Spatial Turn: Interdisciplinary Perspectives* (London: Routledge), 59-76.

1. spatial & network approach
2. paradigmatic spatial turn

3. spatiality
4. networked social movements
5. paradigm shift
6. Foucault
7. Lefebvre
8. Spatial Technologies of Power
9. Harvey
10. deconstruction
11. ontological
12. epistemological
13. surface
14. post-positivist
15. reflexivist
16. qualitative
17. inductive
18. descriptive-interventional study
19. network strategies
20. power & resistance networks
21. networked agents
22. anti-globalization movements
23. time-space compression
24. post-Fordism
25. Westphalian
26. Smith
27. Marx
28. respatialization
29. Held
30. structure
31. Castells
32. morphology
33. capillary-like
34. space of flows
35. rizomic
36. non-Euclidean
37. meta-network
38. (re)programming
39. switching
40. global justice movement
41. WTO
42. Latour
43. actor-networks
44. anti-power networks
45. Law
46. Callon
47. networking
48. subject
49. mediators



50. heterogeneous engineers
51. network society
52. programmers
53. switchers
54. concrete
55. decentered
56. Seattle
57. articulation
58. the cultural logic of late capitalism
59. Juris
60. the cultural logic of networking
61. habitus
62. the movement for global resistance
63. peoples' global action
64. a new way of doing politics
65. Routledge
66. subalterns
67. anti-hegemonic
68. anti-geopolitics
69. convergence spaces
70. global justice networks
71. globalization from below
72. relational space
73. grassroots globalization
74. cultural diplomacy
75. diffusion theory
76. political marketing
77. Laclau & Mouffe
78. unavailability
79. discredibility
80. Hardt & Negri
81. Empire